

- ۱۹- اخلاق ناصری ص ۱۹۵
- ۲۰- تهذیب الأخلاق ابن مسکویه ص ۷۰
- ۲۱- اخلاق ناصری مقاله دوم فصل ۴
- ۲۲- گلستان سعدی باب ۸
- ۲۳- گلستان سعدی باب ۲ حکایت ۳۹
- ۲۴- خرسک، نوعی بازی است. گلستان باب ۷ حکایت ۴
- ۲۵- اخلاق ناصری مقاله دوم فصل ۴
- ۲۶- گلستان باب ۷
- ۲۷- گلستان باب ۸
- ۲۸- گلستان باب ۸
- ۲۹- گلستان باب ۸
- ۳۰- گلستان باب ۸
- ۳۱- گلستان باب ۸
- ۳۲- گلستان باب ۸
- ۳۳- گلستان باب ۷
- ۳۴- گلستان باب ۸
- ۳۵- گلستان باب ۳
- ۳۶- تهذیب الأخلاق ابن مسکویه
- ۳۷- گلستان باب ۸

## سیری در آثار و اندیشه‌های سنایی

اثر: دکتر فاطمه مدرّسی

از: دانشگاه ارومیه

### چکیده

گاهی پیروی راه‌دان یا عشقی شورانگیز یا خوابی صادق، سبب دگرگونی احوال صاحب‌دلی با ذوق و نیل او به کمال معنوی می‌گردد. چنان‌که تحول درونی سنایی را به «دیوانه‌ای لای خوار» از مجذوبان منتسب کرده‌اند. شاید هم اندیشه‌ای ژرف، یا نفس گرم و مؤثر دریا دلی موجب گشته که سنایی عشرت‌جوی، ترک شاهد و ساغر کند و طریق زهد و انقطاع در پیش گیرد.

سنایی، عارفی شریعتمدار است، بدین جهت چکامه‌های او، آکنده از معانی دینی و عواطف روحانی و نکات اخلاقی است. او در حدیقه، با حکمت صوفیه و موعظه و تاویل قرآن، سروکار دارد و در قصاید و غزلیات مغانه‌اش با ذوق روح و شطحیات.

عشق به حق، هدف غایی تعلیمات اوست. اشعارش از رهگذر این عشق شورآفرین و اقتباس از قرآن کریم، همراه با زبانی برخوردار از واژگان غنی، معنویت خاصی یافته است.



#### مقدمه :

گاهی پیری راه‌دان، یا عشقی شورانگیز یا کشف و شهودی عارفانه، سبب دگرگونی احوال صاحب‌دلی با ذوق و نیل اویبه کمال معنوی می‌گردد. چنان‌که مصاحبت شمس تبریزی، این درویش شوریده حال بی سامان، مولانا، "بزرگترین شاعر" عارف همه اعصار را آن‌سان مجذوب و از خود بی خود نمود که ترک درس و بحث بگفت و شاعری آموخت. خوابی صادق ناصر خسرو را از خواب چهل ساله بیدار کرد، و از او حکیمی وارسته و زاهدی نکته‌دان ساخت. تحوّل درونی و شکفتگی معنوی سنایی را نیز به «دیوانه‌ای لای خوار»، از مجذوبان منتسب کرده‌اند. شاید هم، اندیشه‌ای ژرف یا نفس گرم و مؤثر دریادلی، موجب گشته که سنایی عِشْرَتِ جوی، تولدی دوباره یابد و ترک شاهد و ساغر گوید و طریق زهد و انقطاع در پیش بگیرد. در این مقال سعی بر آنست که با بهره‌گیری از منابع موجود، سیر و سیاحتی گذرا داشته باشیم در گلزار آثار و اندیشه‌های سنایی.

ابوالمجد مجدود بن آدم سنایی، در سال چهارصد و هفتاد و سه در غزنه، دیده به جهان گشود. پدرش مردی فاضل بود و سنایی در محضر وی از علوم و معارف مرسوم زمان خود، مایه‌ها بیندوخت، تاجایی که در فرهنگ و سخندانی به مرتبه‌ای والا رسید. اما دریغ که این عارف فرزانه، در غزنه آن‌گونه که شایسته و بایسته مقام اوست، محبوبیت و مقبولیت نیافت. در نهایت فقر و بی‌نوایی باره توشه‌ای از علم و دانایی، به امید یافتن کار و برخورداری از حمایت و عنایت خواجه اصیل الملک هروی، رهسپار بلخ شد. در آنجا مورد نواخت و مَحَبَّتِ خواجه قرار گرفت، اما ستاره دولت و عزّت او چندان نپایید، به سبب طبع ناسازگار و زبان هجاگوشش مورد بی‌مهری واقع شد و با دلی حزین روانه حج شد. زیارت خانه دوست موجب التفات سنایی به عوالم زیبای عشق و دلدادگی گردید. به طوری که پس از بازگشت به

بلخ، آثار تغییر و تحول درونی در وی به طور بارزی نمودار گشت. مدتی در بلخ اقامت گزید، سپس به سرخس و مرو و نیشابور سفر کرد. او را در سرخس با محمد بن منصور سرخسی که از صوفیان بنام بود دیدار افتاد، چندگاهی در خانقاه وی سکنی گزید. به درستی معلوم نیست که «توجه سنایی به مشرب عرفان و صبغه عرفانی گرفتن شعرو وی، تا چه حد متأثر از محیط سرخس و اقامت در این خانقاه بوده است»،<sup>(۱)</sup> و کدام بیدلی موجب گشته که شاعر طرب جویی چون سنایی، از زخارف دنیوی رهد و به فضایل معنوی آراسته گردد و به زهد و تحقیق روی آورد. این دگرگونی معنوی، سبب تغییر طرز نگرش او به جهان هستی و در نتیجه موجب تحوّل شعری او گردید.

گروهی برآنند که سنایی، مرید امام ابو یعقوب یوسف همدانی بوده، شراب عشق و معرفت را از دست او نوشیده، ولی در آثار خود وی به این نکته اشارت نشده است.

سرانجام سنایی، در حالی که دوران جوانی اوسپری شده و برف پیری بر سر و رویش نشسته بود، به زادبومش بازگشت و سیره درویشی و اعتزال برگزید، و درخواست بهرامشاه را برای رجوع به دربار نپذیرفت. در آن ایام، یاری صادق به نام احمد بن مسعود تیشه، از وی خواست تا چکامه هایش را در دفتری فراهم آورد. «حکیم از راه ناز، نیاز را سلاح او ساخته و بهانه خانه و دانه آورده و عذر و تعذر جامه و جام، پیش نهاده که بابی یساری و نبودن چهار دیواری، این خدمت میسر نشود. او در حال، خانه و جامه برایش مهیا کرده و خرجش را تکفل نموده تا حکیم با خاطری آسوده به جمع اشعار خود پردازد.»<sup>(۲)</sup>

در آن دوران که پیر نهاندان غزنه، به گردآوری سروده هایش اشتغال داشت، مثنوی حدیقه الحقیقه رانیز به نام بهرامشاه که ظاهراً سلطانی ادب پرور بود و به سنایی ارادتی تمام داشت - سرود. دردا که آدمی را از مرگ گزیر و گریزی نیست،

حکیم سنایی پیش از آن کار جمع آوری و تنظیم ابواب این منظومه تعلیمی را به فرجام برساند، در سال پانصد و سی و دو در محله نوآباد غزنین در پی بیماری‌ای کوتاه مدت، دارفانی را بدرود گفت و به دار باقی شتافت. مزار او، از آن روزگار تاکنون زیارتگاه عاشقان و عارفان بسیار بوده است.

### آثار سنایی

حدیقة الحقیقه (فخری نامه یا الهی نامه): این منظومه مهمترین و طویل ترین مثنوی است که در بحر خفیف و در ده هزار بیت سروده شده، و مشتمل است برده باب و هر باب دارای چند فصل، حاوی حکایات و مواعظ و روایات آموزنده.

سنایی این مثنوی تعلیمی صوفیانه را، در تبیین و توصیف حالات و معاملات عرفا به نظم در آورد و با ذهن مضمون پرداز و معنی آفرین خود، در آن آنچه را که لب شریعت و عین حقیقت است، با عباراتی فخیم و جزیل نگاشته است. با این همه، در آن عصر مورد طعن و ایراد فقیهان واقع شده، شاعر خود را ناگزیر دیده است که «از فقهای بغداد، در باب صحت عقیده خویش و مطابقت کتاب با سنت و شریعت تحصیل فتوی کند.»<sup>(۳)</sup>

در خور ذکر است که این شاعر ژرف اندیش، در حدیقه برای بیان لطایف عوالم زیبای عشق و تجربه‌های روحانی، از تمثیل بهره بر گرفته، زیرا او بدین نکته عنایت دارد که اگر این معانی و مفاهیم تابناک، در کسوت تمثیل و حکایت عرضه شود، تأثیرش بیشتر می‌گردد.

مثنوی مولوی، از آن جهت که در برگیرنده ظرایف دین و حقایق شریعت است، شباهتی تمام به حدیقة الحقیقه دارد. بدین مناسبت گفته‌اند که برای دریافت معانی پیچیده و دشوار یاب حدیقه، باید چندین بار مثنوی را خواند.

سیر العباد الی المعاد: منظومه رمزی کوتاهی است در بیان احوال و سیر و سلوک

روح. این سفر از قلمرو نفس نامیه آغاز می‌شود، و پس از رسیدن به نفس عاقله پایان می‌پذیرد. سالک روح، در آنجا درمی‌یابد که پیرو شیخی که در طلبش بوده، نفس عاقله است. در فرجام به یاری نفس عاقله، از ظلمت عناصر عالم ناسوت رهاوبه سیر در عالم ملکوت، می‌پردازد.

سنایی، چنین موضوع ژرف و ظریف را در هفتصد و سی و دو بیت، و بیست سه فصل، با بیانی استوار و مُتَسَجِم به نام سیف الحق محمد بن منصور سرخسی، به پرده شعر کشیده است.

کارنامه بلخ یا مطایبه نامه: پیر غزنه، این منظومه را بدان گاه که در بلخ اقامت داشت، به نام سلطان مسعود سوم پادشاه غزنوی در چهار صد و نود و یک بیت سرود. از آنجایی که او، در این مثنوی به ستایش گروهی از شعرای عصر خویش پرداخته، و به هزل با آنها مُطایبه نموده، «مطایبه نامه» خوانده می‌شود. این منظومه، از این نظر که در بردارنده اخبار و اطلاعات سودمندی در باب سنایی و هم عصران اومی باشد، ارزشمند است.

تحریمه القلم یا تجربه العلم: سنایی این مثنوی را خطاب به قلم، در دو بیت و دو بیت به رشته نظم در آورده است، و در آن معانی نغز و پر مغز عرفانی و نکات عمیق اخلاقی را به شیوه‌ای دلپذیر بیان نموده است. و آن را با این ابیات آغاز کرده است:

مرحبا ای سپهرخ دوزبان	ای حدیث آفرین بی دل و جان
کاتب وحی کردگار تویی	مرکب عقل را سوار تویی
کاملی بی سفاقت و بیشه	ناطق بی ضمیر و اندیشه
لوح محفوظ پاک دفتر توست	عقل کل پیشکاره سرتست <sup>(۴)</sup>

دیوان سنایی: حاوی قصاید و غزلیات و رباعیات و مقطعات است و چهارده هزار

بیت دارد. «اگر به مجموعه‌ای از عناصر سازنده یک قصیده که عبارت است از: "ویژگی زبان"، "تازگی طرح و پیرنگ"، و "بدعتها و بدایع" در قلمرو "بلاغت خاص" قصیده توجه کنیم و برای "مضمون" و "حال و هوا" و "فضای عاطفی" شعر زهد و مثل که شیوه سنایی است، اهمیت لازم را قایل شویم، می‌توانیم بگوییم که او یکی از بزرگترین قصیده‌سرایان است. در عالم خودش همان ارزشی را دارد که ناصر خسرو و خاقانی و منوچهری در عوالم ویژه خویش دارند.»<sup>(۵)</sup>

به طور کلی قصاید "شوریده غزنه" دو دسته‌اند:

۱- قصاید مدحی: در این نوع قصاید سنایی از نظر محتوی و صورت هیچ‌گونه ابداع و نوآوری دیده نمی‌شود. وی در سرودن این اشعار، از سرچشمه افکار شعری چون فرّخی، عنصری، منوچهری و مسعود سعد متأثر است و بر آنها هیچ امتیازی ندارد. حتی در مواردی تشبیهات و استعارات آنان، بدیع‌تر از سنایی است. تنها پاره‌ای از تغزل‌های وی که کوتاه و ساده‌اند، از زیبایی و شیوایی قابل توجهی برخوردارند.

شایان عنایت است که سنایی، در سراسر زندگیش، هیچ‌گاه دست از ستایشگری برنداشته است. حتی بعد از انقلاب درونی که در وی به وجود آمده او در دوران زهد و تحقیق هم به این کار ادامه داده است. بنابراین حدیقه هم - که سنایی در دوران دوم حیاتش سروده - تهی از مدح نیست. شاید این شاعر صوفی، برای در امان داشتن خود از دشمنی مخالفان و کینه‌ورزی حاسدان، نیازمند دوستی شاهان بوده، بدین سبب به ستایش آنها برخاسته است.

۲- قصاید زهدیه: در قصاید زهدیه سنایی - که می‌توان آنها را به پیروی از تعبیر خاقانی شیوه زهد یا تحقیق خواند - سخنان حکمت‌آمیز و اندرزهای عبرت‌انگیز و افکار صوفیانه و زاهدانه‌ای که در زمان وی معمول و متعارف نبوده، موج می‌زند. بدون تردید می‌توان گفت که حکیم سنایی در این گونه سخنان، مُبدع و مبتکر است،

چه او توانسته، «حال و هوای تازه‌ای را وارد یک ساختار سنتی نماید. قصیده پارسی قبل از سنایی به اوج کمال خود رسیده بود، و هیچ عنصری تازه به لحاظ ساخت و صورت نمی‌توانست وارد آن بشود، اما سنایی با توفیق کامل توانست، تجربه زهد و مثل و بخش عظیمی از اندیشه عرفانی را داخل این ساختار ورزیده و پرشکوه کند.»<sup>(۶)</sup> چنان که وی قالب این قصیده پرمعنا:

مکن در جسم و جان منزل، که این دونست و آن والا

قدم زین هر دو بیرون نه، نه اینجا باش و نه آنجا

به هر چ از راه باز آفتی، چه کفر آن حرف و چه ایمان

به هر چ از دوست و امانی، چه زشت آن نقش و چه زیبا

گواه رهرو آن باشد که سردش یابی از دوزخ

نشان عاشق آن باشد که خشکش بینی از دریا

... بمیرای دوست! پیش از مرگ، اگر می‌زندگی خواهی

که ادریس از چنین مردن بهشتی گشت پیش از ما

مگردانم درین عالم زبیش آزی و کم عقلی

«چو رای عاشقان گردان چو طبع بیدلان شیدا»<sup>(۷)</sup>

را از قصیده معروف فرّخی سیستانی به مَطَّلَع زیر گرفته:

برآمد قیرگون ابری ز روی نیلگون دریا

چو رایِ عاشقان گردان چو طبع بیدلان شیدا<sup>(۸)</sup>

و با طرح اندیشه‌های متعالی، به آن روحی عرفانی دمیده و رنگی تازه بخشیده است.

گفتنی است که پیش از سنایی، کتابهای منثوری در باب عرفان و تصوّف تألیف و تدوین شده بود. وی از این نوع تجارب عرفانی، سود جسته و به سرودن چامه‌های زهد و مثل پرداخته است. این گونه اشعار را چنان با لطف و ریزه‌کاری بیان نموده،



که کسی از قدما و آیندگان، نتوانسته با وی برابری نماید. استواری و جزالتی که در این دسته از اشعار او وجود دارد، آهنگ کلام ناصر خسرو را به یاد می‌آورد. «با این تفاوت که در سخن ناصر خسرو، آهنگ حکمت قویتر است و در لحن گفتار وی، زهد و عرفان.»<sup>(۹)</sup>

خاقانی در قصاید زهدیه، به شیوه سنایی نظر داشته و خود را در این نوع سروده‌ها بدیل وی دانسته است. «اما با این همه، آنچه خود وی به شیوه سنایی در تحقیقی وزهد سروده، هرچند که از حیث استواری کم ماند است، لکن سوز و حال سنایی را ندارد.»<sup>(۱۰)</sup>

غزلیات سنایی: حکیم غزنه را می‌توان نخستین شاعری دانست که معانی صوفیانه و شور و شوق عاشقانه را، به آینه‌ای شاعرانه وارد غزل نموده و به صورت قالب خاصی درآورده است. غزل او، همچون قصیده‌اش، از نظر ساخت و معنی از ارج و اعتبار فراوانی برخوردار است.

غزلیات دوران شباب او، یادآور شادخواریهای شاعرانی دربار محمود غزنوی است و رنگ و بوی تغزلات قدیم را دارد. وی در این نوع چکامه‌ها، چیزی بر آنچه که متقدمین سروده‌اند، نیفزوده است.

هنر سنایی، در سرودن غزلیات عرفانی است. وی اندیشه‌های ژرف و نکته‌های دلپذیر روحانی را در بافتی متناسب و موزون، چنان بیان داشته که حاکی از مهارت او در ادای معانی و تسلط بر واژه‌هاست. غزلهای قلندری و مغانه او که گاهی در برگیرنده شطحیات صوفیانه هم هست، به لحاظ برخی از ویژگیهای صوری و معنوی کم نظیر است، مانند:

من که باشم که به تن رخت و فای تو کشم	دیده حمال کنم بار جفای تو کشم
ملک الموت جفای تو ز من جان نبرد	چون به دل بار سرافیل و فای تو کشم
چه کند عرش که او غاشیه من نکشد	چون به جان غاشیه حکم و رضای تو کشم

نچشم و بر بچشم باده زدست توچشم      نکشم و ریکشم طعنه برای توکشم<sup>(۱۱)</sup>  
مثنویهای منسوب به سنایی

طریق التحقیق: منظومه‌ای است در هشتصد و نود و شش بیت که در مراتب انسان سروده شده، و در بردارنده نکته‌های باریک و پر معنی صوفیانه است. به نظر می‌آید که متعلق به یکی از شعرای قرن هشتم یا نهم باشد. « این مثنوی که تا چند سال پیش، در انتسابش به سنایی کوچکترین تردیدی وجود نداشت، امروز بر اثر مطالعات دقیق و عالمانه آقای "بوواتاس" استاد دانشگاه اویسالا، در سؤدد روشن شده است که نمی‌تواند از آثار سنایی باشد. (۱۲)»

عشقنامه: مثنوی است پانصد و هفتاد و شش بیتی در باب عشق، روح، وحدت، قدم، حدوث و بذر و ثمره آن، و با این ابیات آغاز شده:

عشق، مرغ نشیمن قدمست      قوت او گه وجود و گه عدم است  
در بدایت وجود غیر خورد      تانهایت همین قدم سپرد  
در هوای خودش بود طیران      خود به خود در جمال او حیران<sup>(۱۳)</sup>

این منظومه، گرچه به نام سنایی ثبت گردیده، «اما سبک سخن و اسلوب شعرهایش از عوالم سخن سنایی به دور است. (۱۴)»

سنایی آباد: در صفات خدا و ختم رسل (ص)، ستایش ارباب قناعت و آداب و آیین مراد و مریدی، نوشته شده، شیوه و طرز سخن آن هیچ شباهتی به سبک سنایی ندارد. «احتمالا یکی از شعرای قرن دهم آن را از روی کیمیای سعادت و احیای علوم دین به نظم درآورده است. (۱۵)»

### مضامین اشعار سنایی:

سنایی عارفی شریعتمدار و دین‌دار است، بدین سبب چکامه‌های او مشحون از معانی دینی و عواطف روحانی و نیکات اخلاقی است. چنان که او، در حدیقه با

عرفان و حکمت صوفیه و موعظه و اقوال مشایخ و حدیث و تأویل قرآن و کلام سروکار دارد، و در قصاید و غزلیات مغانه‌اش با ذوق روح و شطحیات و مناجات: ملکا ذکر تو گویم که تو پاکسی و خدایی

نروم جز به همان‌ره که توأم راه‌نمایی

تو حکیمی، تو علیمی، تو کریمی، تو رحیمی

تو نماینده‌فضللی، تو سزاوار ثنایی (۱۶)

عشق به حق، هدف غایی تعلیمات سنایی است. اشعارش از رهگذر این عشق شور آفرین و انس او با شریعت و تضمین و اقتباس از قرآن کریم، همراه با زبانی برخوردار از واژگان غنی و ترکیب آفرین، معنویت خاصی یافته‌است. عشق در نزد او، همانند خواجه عبدالله انصاری از نور دین روشنی می‌گیرد، اما در نزد صوفیه دیگر عشق چنان سرکش و خونین می‌شود که «هیچ آداب و ترتیبی نمی‌جوید و همه چیز سالک، حتی دین او را می‌سوزاند و از میان می‌برد. او دین واقعی رانیز عشق، عشقی بی پایان و فناپذیر می‌شمارد. (۱۷)»

دلبیر جان ربائی عشق آمد	سر بر و سر نمائی عشق آمد
عشق هیچ آفریده را نبود	عاشقی جز رسیده را نبود
آب آتش فروز، عشق آمد	آتش آب سوز، عشق آمد
بندۀ عشق باش تا برهی	از بلاها و زشتی و تبهی (۱۸)

او از عشقی سخن می‌راند، که عارفان از ازل از آن سرمستند.

عشق، شاهی است بر نجیب ازل جز ابد بر او ولایت نیست (۱۹)  
این عشق ابدی هم هست :

گر سال عمر من به سرآید روآبود	اندی که سال عشق همیشه به جا بود
پایان عاشقی، نه پدیداست تا ابد	پس سال و ماه و وقت در او کجا بود (۲۰)

به سبب آن است که انسان، آفریده شده است.

از بی تو زعدم ما به جهان آمده‌ایم      نر برای طرب و لهو و فغان آمده‌ایم<sup>(۲۱)</sup>  
 مُلَخَّص کلام آنکه، تمام اندیشه‌ها و تفکرات عرفانی سنایی در عشق به حق  
 مندرج است. لطیفه عشق، در اشعار او به آیینی بسیار زیبا متجلی شده است.  
 ای دردل مشتاقان از یاد تو بستانها      بر حجت بی چونی، از صنع تو برهانها  
 در ذات لطیف تو، حیران شده فکرها      بر علم قدیم تو، پیدا شده پنهانها  
 در بحر کمال تو، نقصان شده کاملها      در عین قبول تو، کامل شده نقصانها<sup>(۲۲)</sup>  
 او در اشعارش، در باب توحید و تنزیه هم داد سخن داده و لزوم توجه به حق و  
 بی‌نیازی از غیر او را یادآور گردیده، و زهد و فقر را موجب وصول به جانان دانسته  
 است.

درگه خلق، همه زرق و فریب است و هوس  
 کار، درگاه خداوند جهان دارد و بس  
 هر که او نام کسی یافت، از آن درگه یافت  
 ای برادر کس او باش و میندیش از کس  
 بنده خاص ملک باش که باداغ ملک  
 روزها ایمنی از شحنه و شبها ز عسس  
 گرچه با طاعتی از حضرت او "لاتأمن"  
 ورچه با معصیتی از در او "لائیأس"<sup>(۲۳)</sup>  
 گاهی بالحنی استوار و نکته آموز، طبقه حاکمه را به خداپرستی و کسب صفات  
 حمیده و فضایل پسندیده فراخوانده، از جور و ستم بر حذر داشته است:  
 عدل را یار خویش کن رستی      ورنه پیمان و عهد بشکستی  
 عدل ورز و به گرد ظلم مگرد      ظلم ازین مملکت برآرد گرد  
 شاه عادل بود به ملک اندر      نایب کردگار و پیغمبر  
 باز ظالم بود ز آتش و دود      یار دجال و نایب نمرد<sup>(۲۴)</sup>

همچنین تازیانه انتقاد خود را، بی پروا بر ارباب زر و زور فرود آورده، بر بی عدالتی آنها خرده گرفته است:

ای خداوندان مال! الاعتبار الاعتبار

ای خداخوانان قال! الاعتذار الاعتذار

پیش از آن کاین جان عذراور فرومیردز نطق

پیش از آن کاین چشم عبرت بین فروماند ز کار

پسند گیرید ای سیاهیتان گرفته جای پسند

عذر آرید ای سپیدیتان دمیده بر عذار

تاکی از دارالغروری ساختن دارالسرور

تاکی از دارالفراری ساختن دارالقرار

در فریب آبادگیتی چند باید داشت حرص

چشمتان چون چشم نرگس، دست چون دست چنار<sup>(۲۵)</sup>

با محرومان و مظلومان همدلی نموده، و آنان را به صبر و پایداری در برابر زور و

ظلم ستمگران، دعوت کرده است:

اندرین زندان برین دندان زنان سگ صفت

روزی چند، ای ستمکش! صبر کن دندان فشار

تاببینی روی آن مردم گُشان چون زعفران

تاببینی رنگ آن محنت کشان چون گل انار<sup>(۲۶)</sup>

گاهی بر مفاسد و ریاکاریهای زاهدان و صوفیان ریایی، انگشت نهاده و

خرداندیشیها و نیازهای مادیشان را تحقیر نموده و با دشنه هزل و طعن به آنها حمله

برده است.

ای مسلمانان! خلائق حال دیگر کرده اند

از سربى حرمتى معروف، منکر کرده اند

خرقه پوشان مزور سیرت سالوس ورز  
خویشان را سخره قیماز وقیصر کرده اند  
گاه خلوت صوفیان وقت باموی چوشیر  
ورد خود ذکر برنج وشیر وشکر کرده اند<sup>(۲۷)</sup>

کوتاه سخن آنکه، این حکیم اندیشه ور، سلطان به حق ملک زهد و تصوف و قلندریات است. وی اشعار عمیق و پرمعنایی را، با کمال قوت و استحکام در هر سه قلمرو سروده است. باید اذعان کرد که هیچ شاعری پیش از او، اندیشه‌های ژرف عرفانی و فلسفی و اجتماعی اخلاقی را در چهار چوب قرآن و شریعت با این فصاحت و شیوایی، بیان ننموده، در کسوت الفاظ و عبارت نیاورده بود، بنابراین، به گزافه نیست اگر بگوید:

کس نگفت این چنین سخن به جهان - ورکسی گفت، گویبار وبخوان<sup>(۲۸)</sup>

### منابع و مأخذ

- ۱- شفیع کدکنی، دکتر محمد رضا، تازیانه سلوک، انتشارات آگاه، ۱۳۷۲، ص ۱۵.
- ۲- دیوان سنایی، به سعی واهتمام مدرس رضوی، انتشارات سنایی، چهل و یک (مقدمه)
- ۳- زرین کوب، دکتر عبدالحسین، ارزش میراث صوفیه، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۵۹، ص ۷۱۲.
- ۴- دیوان سنایی، ص هشتاد و هفت (مقدمه)
- ۵- تازیانه سلوک، ص ۳۷.
- ۶- همان، ص ۲۲.
- ۷- دیوان سنایی، ص ۵۱.
- ۸- سبجانی، دکتر توفیق، فرخی سیستانی و کسائی مروزی، دانشگاه پیام